

نقد فرهنگی ادبیات تطبیقی از دیدگاه عزالدین مناصره

تورج زینی‌وند*^۱، روزین نادری^۲

۱-دانشیار زبان و ادبیات عرب، دانشگاه رازی کرمانشاه.

۲- دکترای تخصصی زبان و ادبیات عرب، دانشگاه رازی کرمانشاه

پذیرش: 1397/11/24

دریافت: 7397/7/26

چکیده

عزالدین مناصره (1966م - اکنون) شاعر و ناقد فلسطینی تبار و از پژوهشگران برجسته ادبیات تطبیقی است که موضع‌گیری‌ای متفاوت در برابر ادبیات تطبیقی و ماهیت فرهنگی آن دارد. وی با نگاهی نقادانه به بررسی امپریالیسم فرهنگی غرب در جریان جهانی شدن ادبیات، به‌طور عام، و پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، به‌طور خاص، پرداخته است. رویکرد فرهنگی - سیاسی، با اتکای به گفتمان ساختارشکنانه ژاک دریدا چارچوبی است که ناقد از آن سود جسته و به یاری آن، ضمن بررسی مکاتب نقد ادبی، آرای نظریه‌پردازان و پژوهشگران عرصه ادبیات تطبیقی و زوایای پنهان و هدفمند آن را مطالعه کرده است. مناصره با وام‌گیری دیدگاه دریدا درباره «دیگری‌سازی»، به دگرگونه فهمیدن و اندیشیدن در پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، نحوه بازنمایی غرب از شرق، برترینی سلطه‌گر بر سلطه‌پذیر و اساسی این نوع نگرش و سپس ردیابی تداوم آن در مطالعات تطبیقی پرداخته است. در پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی، دیدگاه‌های عزالدین مناصره در نقد فرهنگی تطبیقی معرفی و تحلیل شده است.

واژه‌های کلیدی: نقد فرهنگی، ادبیات تطبیقی، امپریالیسم فرهنگی، عزالدین مناصره، گفتمان ساختارشکنانه.

1. مقدمه

عزالدین مناصره¹ (1966- اکنون)، شاعر و ناقد فلسطینی تبار، از پژوهشگران برجسته ادبیات تطبیقی و از منتقدان فرهنگی - سیاسی در حوزه ادبی است. وی با نگاهی نقادانه به بررسی امپریالیسم غرب در جریان جهانی شدن ادبیات، به طور عام، و پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، به طور خاص، پرداخته است: «ایدئولوژی² در همه عرصه‌های زندگی ساری و جاری است و حال چگونه یک متن می‌تواند از آن دور باشد؟» (مناصره، 2005: 21). مناصره مطالعات مکتب فرانسوی و امریکایی ادبیات تطبیقی را بخشی از صورت‌بندی‌ای فرافرهنگی می‌خواند که رابطه‌ای متقابل با امپریالیسم دارد. از مرکزیت اروپایی - امریکایی می‌گوید و از این عبارت در بحث درباره استشراف، مکاتب نقدی، ادبیات تطبیقی، و پژوهش‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی ادبیات بهره می‌برد. او بازنمایی تصنعی و تفاوت‌گذارانه فرادستی و فرودستی غرب از شرق را که در تصویرسازی‌های هنری معاصر نمود یافته، به چالش کشیده و با در نظر گرفتن رابطه دیالکتیک ایدئولوژی و ادبیات و با رویکرد نقادانه گفتمان با محوریت ساختارشکنی ژاک دریدا³ به بررسی اهداف امپریالیستی پژوهش‌های تطبیقی از رهگذر تجزیه و تحلیل زیرساخت‌های فرهنگی - سیاسی پرداخته است. نکته مهم آن است که مناصره ادبیات تطبیقی را به معنای واقعی در پرتو مطالعات فرهنگی واکاوی کرده است. بررسی ادبیات، به مثابه جریان‌ی روبنایی در سایه مطالعات جامعه‌شناسی، نظریه‌های ادبی، نظریه‌های فرهنگ‌شناسی و غیر از آن، ویژگی بارز اندیشه و شیوه تحلیلی این روشنفکر و ناقد



است. پژوهش نظری حاضر بر آن است تا دیدگاه‌های مناصره را در حوزه ادبیات تطبیقی در پرتو مطالعات پسااستعماری تحلیل کند. آثار مناصره در این حوزه ادبی-نقدی از این قرار است: *تبادل فرهنگی و نقد تطبیقی*⁴ (1988)، *نقد فرهنگی تطبیقی؛ از منظرگاه گفتمان ساختارشکنانه*⁵ (2005)، *هویت‌ها و اختلاف‌های زبانی؛ خوانش‌هایی پیرامون نقد فرهنگی تطبیقی*⁶ و *مسئله زبان آمازیگی در الجزایر و مغرب؛ مشکل اختلاف زبانی؟*⁷ نیز دو مقاله وی با عنوان «تعریف ادبیات تطبیقی؛ مشکل مرزها»⁸ (1944) و «ادوارد سعید و نقد فرهنگی تطبیقی؛ خوانش تقابلی‌های دوگانه»⁹ (2004).

1-1. پیشینه پژوهش

در حوزه نقد فرهنگی در جهان عرب ادوارد سعید در صدر قرار دارد. سعید در کتاب *فرهنگ و امپریالیسم*¹⁰ (7997) و در نقد خود از *شرق‌شناسی*¹¹ با بیان این نکته که متن و به‌خصوص رمان فرزند زمان خویش است و تجارب نویسنده را ترجمه می‌کند، به کاوش در ارتباط میان تجربه استعمارگری گسترده اروپا در سرزمین‌های دور و نزدیک و آثار ادبی و هنری نویسندگان اروپایی و امریکایی می‌پردازد. او شیوه خاصی را که این نویسندگان در بازنمود کردن واقعیات دیگر سرزمین‌ها و دیگر مردمان در پیش می‌گرفتند، ابزار فرهنگی ایجاد، تثبیت و مشروع‌سازی سلطه امپریالیستی می‌داند (سعید، 1382: 10). گفتمان نقدی ادوارد سعید تأکید می‌کند:

متن همیشه دربردارنده ایدئولوژی‌هایی است که با ظاهر متن و ویژگی‌های زیبایی-شناسی آن در تضاد است. متون جامد و بی‌روح نیستند که تنها ابزار انتقال معنا باشند؛ بلکه باید به متون به‌عنوان یک موجود منفعل نگاه کنیم و آن را یک محصول فرهنگی بدانیم (2004: 1/ 24-25).

ادوارد سعید ضمن برشمردن نمونه‌های فروان، به تفصیل سهم فرهنگ و متون ادبی و آثار هنری کلاسیک اروپایی را در تقویت و تجهیز ماشین استعمار بازنمایی می‌کند و معتقد است روایتگری یک‌سویه، ایدئولوژیکی و نژادپرستانه نهفته در این آثار، از فرهنگ و مردم سرزمین‌های دیگر امکان بقای سلطه امپراتوری غرب را فراهم کرده است. از دیدگاه وی، ادبیات تطبیقی با مباحث مربوط به امپریالیسم فرهنگی اروپا در پیوند است و غرب برای گسترش سلطه فرهنگی خود بر ملت‌های جهان سوم از این دانش سوء استفاده می‌کند. غذامی در کتاب *نقد فرهنگی؛ خوانشی در زیرساخت‌های فرهنگ عربی*¹² (2005) به بررسی معایب زیرساختی شخصیت شعری عرب پرداخته است. حفناوی بعلی، ناقد و نمایش‌نامه‌نویس الجزایری، نیز در *درآمدی بر نظریه نقد فرهنگی تطبیقی*¹³ (2007) ارتباط بین نقد فرهنگی و نظریه‌های ادبی و معرفتی (نظریه پسااستعماری، فمینیسم و انسان‌شناسی رمزی) را بررسی کرده است. حسام‌الخطیب در *چشم‌اندازهای ادبیات تطبیقی؛ در دنیای عرب و عرصه جهانی*¹⁴ (1999) معتقد است تطبیق‌گران اروپایی گرایش‌های استعماری دارند، غالباً می‌کوشند تأثیر ادبیات خود را بر ملت‌های غیراروپایی بررسی کنند و ادبیات‌های جهان را نشئت‌گرفته از ادبیات اروپایی می‌دانند. زینی‌وند در دو مقاله «آن سوی ماهیت ادبیات تطبیقی از دیدگاه ناقدان عرب» (1392) و «معرفی و تحلیل دیدگاه‌های نقدی ادوارد سعید بر چالش‌های بنیادین



ادبیات تطبیقی» (1394) به بررسی دیدگاه ناقدانی پرداخته است که به‌باور آن‌ها، ادبیات تطبیقی با مباحث مربوط به امپریالیسم فرهنگی اروپا و اهداف سیاسی غرب در پیوند است.

درباره نقد و بررسی دیدگاه‌های مناصره نیز فریال غزول، ناقد و استاد گروه زبان و ادبیات انگلیسی و ادبیات تطبیقی دانشگاه امریکایی قاهره، در کتاب *فلسطینیان و ادبیات تطبیقی؛ روحی الخالدی، ادوارد سعید، عزالدین المناصره وحسام الخطیب*¹⁵ به ادوارد سعید و عزالدین مناصره و آرای متفاوت این دو در حوزه پژوهش‌های ادبی و هنری، به‌ویژه ادبیات تطبیقی و نقد فرهنگی تطبیقی اشاره می‌کند. رساله دکتری روژین نادری تحت عنوان *اصول و مبانی نقد فرهنگی از دیدگاه عزالدین المناصره (1397)* پژوهش مستقلی است که به زبان فارسی در زمینه بررسی و نقد دیدگاه‌های عزالدین مناصره در حوزه نقد فرهنگی صورت گرفته و مقاله حاضر نیز مستخرج از یافته‌های این رساله است؛ در این رساله، دستاوردهای مناصره در حوزه نقد فرهنگی، روش برگزیده وی در تحلیل آن، یعنی نقد ساختارشکنانه¹⁶، همپوشانی این حوزه ادبی با ادبیات تطبیقی، مکاتب نقد ادبی و نظریه‌های جامعه‌شناسی معاصر همچون فمینیسم⁷⁷ و مارکسیسم¹⁸ و... بررسی شده است.

2. بحث

مناصره با نگارش کتاب *تبادل فرهنگی و نقد تطبیقی و نقد فرهنگی تطبیقی؛ از منظرگاه گفتمان ساختارشکنانه* بر غنای ادبیات تطبیقی در جهان عرب افزود. او در این دو کتاب، بیشتر به بحث‌های نظری با رویکردی ضدامپریالیستی می‌پردازد. مناصره با اعتقاد

به «نقد فرهنگی تطبیقی» به جای اصطلاح «ادبیات تطبیقی»، موضوع «مناقشه» را مطرح می‌کند و می‌گوید: «امروزه، بیشتر به بحث ادبیات تطبیقی از زاویه جهانی شدن ادب و فرهنگ، به مفهوم امپریالیستی آن می‌پردازند و از بحث مناقشه و تبادل فرهنگ به عنوان مباحث مقدماتی ادبیات تطبیقی می‌گیرند» (مناصره، 9988: 57). «مناقشه» از نظر او تغییر فرهنگی است که در نتیجه وقوع نوعی از ارتباط فرهنگ‌ها حاصل می‌شود. تبادل فرهنگی ممکن است با قوت مورد قبول واقع شود و معنای اتصال و ارتباط و انفتاح و تبادل مثبت فرهنگی را دربرداشته باشد؛ اما مشکل امروز را در احساس لذتی می‌داند که در تقلید وجود دارد: «مشکل تنها، تبعیت [از فرهنگ و پژوهش‌های کورکورانه نخبگان عرب‌زبان از غرب] به عنوان یک واقعیت عینی نیست؛ بلکه آنچه دردآور است، احساس لذت و خشنودی آن‌ها [فرهنگ‌نگاران] از تقلید، دفاع از این الگوبرداری و تبرئه نمودن آن [از آماج انتقادات از سوی مخالفان] است» (مناصره، 2005: 44). مناصره با استفاده از وضع ارتباط فرهنگی جهان عرب با غرب و با تکیه بر سخنان ادوارد سعید درباره استشراق و به نقل از طیب صالح، قصه‌نویس معروف سودانی می‌نویسد: «ما باید در را به روی فرهنگ‌های دیگر همچون چینی، ژاپنی و روسی بگشاییم و از اسارت اروپا آزاد شویم» (مناصره، 9988: 79). با توجه به رابطه‌ای که مناصره میان ایدئولوژی و ادبیات و هنر قائل است و به تأثیرگذاری انکارناپذیر و چشمگیر زیرساخت‌های جامعه بر پیدایش آثار ادبی و هنری اعتقاد دارد، وی را باید جزو پژوهشگران مکتب اروپای شرقی «سلافیه» دانست. مکتبی که در برابر مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی در دهه شصت قرن بیستم و در میان نظریه‌پردازان کشورهای بلوک شرق (کشورهای



سوسیالیستی) مطرح گردید. پژوهشگران این مکتب بر این باورند که ادبیات، بازتاب مسائل اجتماعی است. به سخن دیگر، واقعیت‌های اجتماعی، ادبیات و انواع جریان‌های ادبی را می‌سازد؛ از این رو،

جوامعی که اوضاع اجتماعی-سیاسی مشابهی داشته باشند، در انواع ادبی و هنری این جوامع نیز می‌توان شباهت‌های فراوانی یافت. در نگاه پژوهشگران این مکتب، جامعه از یک زیرساخت و یک روساخت تشکیل شده است؛ واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی زیرساخت جامعه و ادبیات و هنر روساخت آن هستند. در این رویکرد، ادبیات و جامعه پیوند ناگسستنی دارند و به همین دلیل اگر شرایط اجتماعی در چند کشور همانند باشد، این شباهت اجتماعی سبب پیدایش انواع مشترک می‌شود که مقایسه برآیند این شباهت‌ها، در وادی ادبیات تطبیقی می‌گنجد (جمال‌الدین، 1389: 22).

منصوره با چنین رویکرد سیاسی-ادبی دست به قلم برده و در پی گسترش مطالعات پسااستعماری¹⁹ خود، از نقد فرهنگی بهره جسته است. از این رو مبنای کار منصوره «تقابل‌های دوگانه» ای است که پسااختارگرایان²⁰ می‌همچون میشل فوکو²¹، رولان بارت²² و ژاک دریدا در نقد ادبی بدان توجه داشته‌اند. پیش‌تر بیان کردیم که ادبیات تطبیقی در دیدگاه منصوره جریانی رو بنایی حاصل جریانی غرب‌محور (اروپا-امریکامحور) است. وی مکاتب مشهور ادبیات تطبیقی، یعنی مکتب فرانسوی و مکتب امریکایی را ابزارهایی می‌خواند که غربیان برای حفظ جایگاه امپراتوری خود و گسترش نظام سلطه بر شرق به کار بسته‌اند. از دیدگاه منصوره، «کشورهای در حال توسعه همواره از نظر تکنولوژی عقب‌مانده هستند؛ لذا از حیث ادبی هم عقب‌مانده هستند و طبقه‌ای که نیروی مادی مسلط در جهان است، در عین حال نیروی فکری مسلط نیز هست» (منصوره، 2005: 88) و پژوهشگران غربی در خلال پژوهش‌های ادبی

خود، چنین باوری را ترویج داده و با تلاش برای نهادینه کردن این اندیشه در اذهان ملت مشرق‌زمین، پدیده «بازنمایی» و «بازنمایی‌پذیری» را به وجود آورده‌اند. مناصره معتقد است: «تقابل‌های دوگانه (‘بازنمایی’ / ‘بازنمایی‌پذیری’، ‘سلطه‌گر’ / ‘سلطه‌پذیر’، ‘برقدرت‌ها’ / ‘جهان‌سومی‌ها’) شکلی از بسط سلطه و هژمونی توسط غرب است که متن آن را تحقق می‌بخشد و موجب تزلزل حقیقت (برابری و یگانگی فرهنگی) هم می‌شود» (نادری، 7397: 249). وی در این رویکرد، به انگاره‌های «زیربنا» و «روبنا» تکیه داشته و زیربنا را همان نظام اقتصادی و سیاسی می‌داند که روبنا-فعالیت‌های فرهنگی مانند فلسفه، هنر و ادبیات- بر آن قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که «غربیان و غرب‌گرایان به قصد اسطوره‌سازی²³ سعی در القای مفاهیم ایدئولوژیک طبقات حاکم را دارند و نوعی ‘حصر نهادی’ را که در خدمت منافع سیاسی و اقتصادی مسلط اروپا-امریکا قرار گرفته، در آثار ادبی و هنری به وجود آورده‌اند» (همان‌جا). مناصره با تکیه بر کتاب مباحث فکری²⁴ تألیف محمود امین‌العالم می‌افزاید:

بازنمایی‌پذیری، اتهام نیست؛ بلکه یک امر عینی است که در سایه کشورهای توسعه‌یافته شکل گرفته است و ابزار آن‌ها در پیش‌برد اهداف خود در گذر زمان تغییر یافته است. [...] این پدیده به رکود ملی کشورهای سلطه‌پذیر، از دست دادن خودکفایی و وابستگی به دیگری [غرب] منجر می‌گردد. [...] پیشرفت با وابستگی و در سایه تابع بودن [از غرب] حاصل نمی‌گردد، مگر با استقلال و خودکفایی و قطع رابطه با دولت‌های سرمایه‌دار جهانی (همان، 38).

پژوهشگر با اتکای به نگرش «ساختارشکنی» دریدا درصدد برانداختن ادعای سلطه‌گری و یگانگی غرب در جهان برآمده است. بدین منظور، ابتدا به معرفی مختصر آرای دریدا در حوزه فلسفی-نقدی پرداخته و سپس آرای مناصره را درباره نقد فرهنگی ادبیات تطبیقی در پرتو نگرش دریدایی تحلیل و بررسی کرده است.



2-1. نگرش «واسازی» ژاک دریدا

ژاک دریدا در سال 1930م در الجزایر متولد شد. او میان اقلیت فرانسویان استعمارگر رشد یافت؛ اما هرگز ذره‌ای با آنان همدل نشد؛ برعکس «با مشاهده تقابل دو فرهنگ تصویری از ناهمسازی در سرش پیدا شد که مفهوم برتری و پایگان ارزشی را انکار می‌کند و هنوز مشخصه اندیشه اوست» (احمدی، 1389: 379). «دریدا از پس‌اساختارگرایانی است (به اعتبار اینکه به معنای نهایی معتقد نیست) که با توجه به یکی از اصول مهم ساخت‌گرایی (تقابل‌های دوگانه) به روشی خاص رسید که به آن ساختارشکنی می‌گویند» (شمیسا، 1388: 206). پایه و اساس تاریخ متافیزیک غرب بر تقابل‌های دوقطبی است و فیلسوفان همواره یکی از دو قطب را بر دیگری برتری داده‌اند؛ مثلاً روح را بر جسم، مرد را بر زن، خیر را بر شر و... (ر.ک: احمدی، 1389: 344). تلاش دریدا بر برانداختن دوگانه‌هایی همچون صدق-کذب است که به وسیله آن‌ها ادعای سلطه مطلق و حقیقی یکی از دو قطب نهادینه می‌شود، بسط می‌یابد و امکان سلطه یک روایت را بر کنش فردی و اجتماعی فراهم می‌سازد (ر.ک: ضیمران، 13-12: 7379). چنین برداشتی از تقابل‌های دوگانه باعث می‌شود «واسازی» از حوزه ادبی فراتر رفته، در گستره اجتماعی-سیاسی کاربرد یابد. اگر مسائل فرهنگی و تقابل شرق (جهان‌سوم) و غرب (ابرقدرت) را با رویکرد دریدا به متافیزیک غرب بررسی کنیم، در خواهیم یافت که قطب‌بندی‌های به‌ظاهر متقابل دراصل لازم و ملزوم هستند. چنان‌که دریدا در این‌باره می‌گوید: «وظیفه ساخت‌گشایی در این میان از بین بردن چنین

رابطه‌هایی [تقابل‌های دوجزئی] است؛ به‌طوری که هر قطب آینه‌ای باشد برای دیگری. به عبارت دیگر هر سویه با وجود دیگری معنا می‌گیرد» (غفاری، 1388: 22)؛ بدین معنا که شرق و غرب آینه‌ای برای معرفی واقعی یکدیگر خواهند شد. همچنان‌که از لحاظ روش‌شناسی و معرفت‌شناسی، هر شیء در قیاس با چیز دیگر شناخته می‌شود: «تُعرف الأشياء باضدادها». این‌گونه هریک از پدیده‌ها برای شناخته شدن مستلزم وجود دیگری هستند، نه نفی آن. در این صورت، واسازی تلاشی تلقی می‌شود برای برانداختن ادعای سلطه‌گری غرب که سعی می‌کند با ادعای حقیقت و یگانگی، خود را مشروع و قدرت برتر سیاسی- فرهنگی نشان دهد و مشرق‌زمین را ملتی ضعیف بینگارد که به سبب قدرت سیاسی- اقتصادی ضعیف، فرهنگ و ادبیات ضعیفی هم دارند.

مناصره با چنین نگرشی به جریان دوقطبی‌گری در سیر ادبیات، به‌ویژه ادبیات تطبیقی، پرداخته و معتقد است ادبیات تطبیقی غرب با خودبرتری فرهنگی همراه است و از طریق وسایل ارتباط جمعی سبب استثمار فرهنگی، قدرتمند دانستن فرهنگ غرب و خشوع جهان عرب در برابر آن شده است. او در کتاب *نقد فرهنگی تطبیقی؛ از منظرگاه گفتمان ساختارشکنانه با نگرش دریدایی و واسازی اندیشه برتری غرب* به خوانشی نو و متفاوت از هنر و ادبیات معاصر، به‌ویژه ادبیات تطبیقی، دست زده است که در ادامه به تحلیل دیدگاه او پرداخته‌ایم.

2-2. چالش‌های فراروی نظریه‌های ادبیات تطبیقی در پرتو گفتمان ساختارشکنانه

دریدایی



2-2-1. مرکزیت اروپا- امریکایی

بخشی از نقدهای منتقدان ادبیات تطبیقی به خاستگاه آن بازمی‌گردد. از نظر منتقدان، «ادبیات اروپایی مرکز ادبیات تطبیقی است و این ادبیات اروپایی است که ادب جهان را به دست گرفته است» (الخطیب، 1999: 249). مناصره ضمن آنکه به بازخوانی تأثیر تفکر و آرای پل وان تیگم،²⁵ ماریوس فرانسوا گی‌یار²⁶ و رنه ولک²⁷ بر پژوهش‌های تطبیقی می‌پردازد، معتقد است این دانشوران، در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی گرایش‌های استعماری داشته و تنها به ادبیات کشورهای سرمایه‌داری²⁸ همچون اروپا و امریکا توجه دارند و ادبیات سایر ملل را نادیده می‌انگارند و غالباً می‌کوشند تا به بررسی تأثیر ادبیات خود بر دیگر ملت‌های شرقی و فرودست بپردازند:

پژوهش‌های تطبیقی در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی محصور در سه امر است: 1. ادبیات فرانسوی پایه مطالعات تطبیقی است. 2. ادبیات پنج‌گانه اروپایی در مطالعات تطبیقی مرکزیت دارد. 3. مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی ماحصل و ادامه‌دهنده اهداف مکتب فرانسوی است. مکتب فرانسوی آثاری را که به زبان فرانسوی نوشته شده‌اند، پایه و اساس مطالعات تطبیقی می‌داند و سایر ادبیات‌های اروپایی که به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی و اسپانیایی نوشته شده‌اند، به سبب آنکه زبان کشورهای پیشرفته است، ادامه‌دهنده دو مکتب فرانسوی و امریکایی ادبیات تطبیقی می‌خواند. [...] کشورهای عقب‌مانده صنعتی، ادبیات واپس‌گرا و ضعیفی دارند و کشورهای پیشرفته صنعتی ادبیات ارزشمند و نمونه‌ای دارند. این‌گونه مرکزیت فرانسوی به مرکزیت اروپایی و سپس به مرکزیت امریکایی و در نهایت به مرکزیت اروپا- امریکایی می‌رسد (مناصره، 2005: 67).

2-2-2. ادبیات‌های استعمارگر

مناصره معتقد است هرچند دادوستدهای فرهنگی و ادبی از گذر اختلاف‌های فرهنگی جهت هم‌بستگی و غنای ادبیات جهانی امری مسلم است، جریان جهانی شدن بدون اشکال نیست. این تعاملات ساختگی است و در راستای اهداف و خواسته‌های ایدئولوژیک سلطه‌گران در حرکت است:

تعاملات و دادوستدهای فرهنگی و ادبی در جهان امروز، بر محور و مرکزیت ادبیات‌های آنگلو-فرانکوفونی و به‌عنوان یکی از ابزارهای جنگ سرد فرهنگی غرب در جریان است. سلطه‌گستران با «طبیعی» نشان دادن این مفهوم که افکار و ادبیات کشورهای مرکز، نیروی فکری مسلط هستند، در نتیجه فرهنگ و ادبیات کشورهای جهان‌سومی را در کنترل دارند و به مقوله‌ای غیرقابل تغییر به‌اندازه خود طبیعت تبدیل نموده‌اند (همان، 90).

ادبیات فرانکوفونی²⁹ و آنگلوآفونی³⁰ ادبیات استعمارگران است (همان، 69). مناصره معتقد است آثار فرانکوفونی نه در دوران استعمار، بلکه به‌طور مشخص از سال 1962، یعنی سالی که الجزایر به استقلال سیاسی رسید، ظهور یافتند؛ سالی که استعمار فرانسه از در خارج و استعمار فرهنگی به نر می از پنجره وارد شد (همان، 93). اما از دیدگاه نگارندگان، خطاست اینکه بگوییم فرانسه پس از انقلاب 1962م اهداف امپریالیستی خویش را برنامه‌ریزی کرد و به اجرا درآورد؛ زیرا پیوند زبان و ادبیات الجزایر به زندگان ادبی فرانسه در پرتو فرهنگی که رهاورد استعمار بود مشاهده‌شدنی، در بافت خاستگاه‌های فرانسوی‌اش فهمیدنی و با توجه پیگیر به نفوذ اندیشه‌ها و سبک‌های غربی دریافتنی است. استعمار نظامی فرانسه نیز از همان آغاز سیاست فرهنگی خویش را اجرا کرد. اولین چیزی که فرانسویان پس از ورود به الجزایر کمر به آن بستند تغییر فرهنگ، زبان و خط عرب‌های الجزایر بود.



فرانسویان با اختلاف انداختن بین عناصر جامعه الجزایری، یعنی عرب‌ها و بربرها (ساکنان اصلی) تلاش کردند که بربرها را قانع کنند که اصالت آن‌ها اروپایی است و زبانی ویژه خود دارند که سزاوار نیست مورد بی‌اعتنایی قرار گیرند و همچنین تلاش کردند که مانع آموزش زبان عربی به بربرها شوند (ابن بادیس، 1368: 49). پس از آرام شدن مبارزات مردمی، فرانسویان به بهانه اجرای رسالت خویش در اشاعه تمدن سیاست فرهنگی فعالی درپیش گرفتند و مقاصد استعماری‌شان رنگ فرهنگی به خود گرفت.

آن‌ها درصدد تأسیس دانشگاهی برای فرانسویان مقیم در الجزایر برآمدند و سرانجام در سال 1909 این ایده عملی شد و دانشگاه الجزایر بنا گشت. اصول آموزشی این دانشگاه مطابق با قوانین دانشگاه‌های فرانسه بود و زبان‌های بیگانه که زبان عربی هم یکی از آن‌ها شمرده می‌شد، به زبان فرانسه در آنجا تدریس می‌شدند (حنون، 2004: 114).

درواقع دانشگاه الجزایر از زیرمجموعه‌های دانشگاه‌های فرانسه محسوب می‌شد و ادبیات تطبیقی، همان‌گونه که یک واحد درسی در گروه ادبیات فرانسه پاریس بود، در دانشگاه الجزایر نیز تدریس می‌شد. پژوهش‌های نظری و کاربردی در خدمت دستگاه استعماری درآمد و «زبان نگارش آثار تطبیقی نیز فرانسوی بود» (جلالی، 2008: 77). شمار محدودی از پژوهشگران به زبان عربی می‌نوشتند؛ چنان‌که محمدبن ابی‌شنب و فرزندش، سعدالدین ابی‌شنب، که از پیش‌گامان ادبیات تطبیقی در الجزایر بودند، تألیفات تطبیقی خویش را به زبان فرانسوی نوشتند (زینی‌وند و نادری، 1396: 155).

مناصره پرسشی را مطرح می‌کند که جای تأمل دارد: آیا جریان سلطه‌گری فرهنگی صرفاً از طریق فراگیری علمی و روشمند زبان و ادبیات اروپایی حاصل شد یا ماحصل

ایدئولوژی‌ای از پیش برنامه‌ریزی شده است که فرانسه به جامعه تزریق کرد؟ (منصره، 2005: 93) پاسخ آن است که صنعت فرهنگ‌سازی صرفاً دستاورد آموزش زبان اروپایی نیست؛ بلکه رد پای ایدئولوژی سلطه فرهنگی در آن است. منصره پراگماتیسم³¹ و غرب‌گرایی³² را پدیده‌هایی قلمداد می‌کند که در میان ملت الجزایر نفوذ کرد و به سبک و گوهر زبان و ادبیات صبغه غربی داد تا به جریان اصلی سلطه فرهنگی اروپایی بپیوندد:

پراگماتیسم که به سبب اندیشه‌های دموکراسی فرانسه به الجزایر نفوذ کرده و بالیده بود و همچنین غرب‌زدگی و گرایش مردم به فرهنگ و تمدن کشورهای اروپایی [به‌ویژه فرانسه] همان ایدئولوژی دادوستد نوین غرب با رویکرد سلطه‌گری فرهنگی پس از استقلال (1962) است که موجب شد جامعه از شناخت فرهنگ و زبان فرانسوی فراتر رفته و سبک زندگی فرانسوی را که خوش می‌آمد، برگزینند. پیروی نمودن از این شیوه نوین «فرانسه‌گونگی»، «عشق به فرانسه»، «انگلیسی‌مآب شدن» و «عشق به امریکا» را به دنبال داشت (منصره، 2005: 94).

برخی از مشکلات جریان پراگماتیک در بُعد سیاست خارجی است. کسب منفعت، بی‌توجهی به آرمان‌ها، بی‌اعتنایی به اخلاقیات و استفاده از روش‌های نادرست به منظور دستیابی به منافع و افزایش قدرت ملی از مهم‌ترین شاخص‌های سیاست خارجی عمل‌گراست. در سیاست خارجی عمل‌گرا نتیجه نهایی مهم‌تر از شیوه‌ای است که اتخاذ می‌شود (موسی‌آبادی و بهمن، 1392: 113) و تهاجم نظامی فرانسه به الجزایر نمونه بارز آن است. به‌رغم هزینه‌های مالی و انسانی، منافع حمله نظامی برای سیاست‌مداران و اشغالگران فرانسوی اهمیت داشت. اما تبعات ویرانگر رویکرد پراگماتیسم از عرصه



نظامی فراتر رفت و در زمینه فرهنگی، بی‌بندوباری اخلاقی، ابزارگرایی، بی‌توجهی به آرمان‌ها و تقدم منافع بر ارزش‌های انسانی را بر جای گذاشت.

در مجموع زبان، ادبیات و فرهنگ فرانسوی در دوران استعمار به سبب هجوم تبلیغات سلطه‌طلبان به‌مثابه دستاوردی فرادست و برگزیده معرفی شد؛ تا آنجا که پژوهشگران و ادیبان عرب‌زبان افکار و اندیشه‌های خویش را به زبان فرانسوی بیان می‌کردند و زبان مادری خود، عربی، را وانهادند. بدین ترتیب، بازنمایی تصنعی و تفاوت‌گذارانه فرادستی و فرودستی غرب از شرق در جامعه زبانی، به‌مثابه یکی از شاخه‌های مهم در ادبیات تطبیقی، رخ داد.

2-2-3. اثرگذار فرادست و اثرپذیر فرودست

مناصره بر این باور است که بازنمایی تصنعی و منطق تفاوت‌گذارانه فرادستی- فرودستی در حوزه ادبیات‌های اثرگذار و اثرپذیر وجود دارد. مرکزیت ادبیات‌های اروپایی (فرانسوی، انگلیسی، هلندی، ایتالیایی و اسپانیایی) (مناصره، 2005: 67) و اطلاق عنوان «اثرگذار مثبت» بر آن‌ها و «اثرپذیر منفی» بر ادبیات مشرق‌زمین (همان، 69) دلیلی است که مناصره بدان استناد می‌کند. نژادپرستی، قوم‌محوری و دیگری‌سازی سرکوب‌گرایانه غرب در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی در قالب چنین باوری نمود می‌یابد که ادبیات اثرگذار بر ادبیات ملتی دیگر نمونه عالی به‌شمار می‌رود و ادبیات اثرپذیر نمره منفی و برچسب فرودست و ضعیف می‌گیرد:

مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی مبتنی بر این است که تأثیرپذیر منفی [فرو دست] است و تأثیرگذار مثبت [برتر] است. از این رهگذر، مطالعه روابط تأثیر و تأثر بین ادبیات عربی [در صورتی که تأثیرگذار باشد] و ادبیات اروپایی [چنانچه تأثیرپذیر باشد] در مکتب فرانسوی محلی از اعراب ندارد (همان‌جا).

مناسره برای فاش ساختن اروپامحوری پژوهش‌های تطبیقی از گذر تقابل‌های دوگانه دریدایی بدین نکته مهم اشاره می‌کند که تطبیف‌گران مکتب فرانسوی برای هدف خود (برساختن شرق و برتر نمایاندن خود) آثار اثرپذیر را بررسی نمی‌کنند تا ادبیات خود را ادبیات ضعیف و ادبیات ملل دیگر را برتر نشان ندهند.

مناسره در کنار پایگاه ارزشی‌ای که سلطه‌گستران مکتب فرانسوی از طریق مفهوم تأثیر و تأثر به وجود آورده‌اند و به تقسیم‌بندی عناصر مسلط فرادست و فرو دست در حوزه مطالعات تطبیقی پرداخته‌اند، نسبت آن را باور دارد و معتقد است اثر ادبی صرفاً اثرپذیر نیست؛ بلکه اثربخش نیز هست. به عبارت دیگر، در همان برهه یا در طول سال‌هایی که اثرپذیر است و برچسب فرو دست می‌گیرد، اثرگذار هم هست و برتر و فرادست شناخته می‌شود.

اثری که بتوان بر آن عنوان اثر فرادست و نمونه را به‌طور مطلق اطلاق کرد وجود ندارد؛ زیرا اثری که بر ادبیات ملت دیگری اثرگذار است پیش‌تر از ادبیات و متنی دیگر متأثر بوده است. به دیگر بیان، این جریان سلسله‌وار شکلی نسبی دارد و نباید به‌دنبال اثر برتر اصلی و نهایی گشت (همان، 82).

2-2-4. ترجمه و ادبیات تطبیقی



ترجمه³³ در پیدایش ادبیات ملل و روابط آن‌ها نقش دارد و حتی در ادبیات تطبیقی که از حوزه‌های مرتبط با ادبیات ملل است، جایگاهی مؤثر دارد (محمدی و امامی، 1390: 7). اهمیت ترجمه و نقش مترجمان در پیدایش و جهت‌گیری روابط فرهنگ و ادبیات ملل از مباحثی است که تطبیق‌گران و دانشوران همواره بدان توجه داشته‌اند و محل مناقشه بوده است. از این رو مناصره واسطه‌ها (ترجمه‌ها) را چالشی در مسیر فعالیت‌های پژوهشی تطبیق‌گران برمی‌شمرد:

یکی از شرایط وارد شدن به قلمروی ادبیات تطبیقی آشنایی با چند زبان خارجی است؛ ولی خواندن آثار متنوع ادبی جهان به زبان اصلی کاری ناممکن است؛ مخصوصاً خانواده‌های زبانی که در مناطق دوردست تکلم می‌شوند، کار را بر پژوهشگر دشوار می‌کند. از این رو محقق - چه بخواهد چه نخواهد - نهایتاً مجبور است که به ترجمه اعتماد و تکیه کند و از متخصصان و ادیبانی که با زبان و ادبیات آن مرزوبوم آشنایی دارند یاری بجوید. در اینجا است که بالطبع هیچ زمینه‌ای برای شک و تردید نسبت به نقش مهم و حیاتی ترجمه و مترجمان در انتقال اندیشه‌ها، علوم، ادبیات و هنرهای جهانی باقی نمی‌گذارد. اما آنچه مشکل‌آفرین است، به موضع و گرایش این متخصصان و نحوه استقبال متن ترجمه‌شده مربوط می‌شود (مناصره، 2005: 72).

به‌واقع مناصره ترجمه را ابزار انتقال اندیشه و فرهنگ ملتی به ملتی دیگر می‌داند. او تأثیر ترجمه را در زبان و فرهنگ مقصد مثبت/ منفی و اثرگذار/ بی‌اثر می‌خواند و مترجمان را در انتقال فرهنگی صاحب نقش برمی‌شمارد:

مترجم اندیشه‌هایی را که با نظام ایدئولوژیکی فرهنگی وی متناسب است، خواه به‌سبب ایدئولوژی سیاسی حاکم و خواه ایدئولوژی‌ای که مطلوب و دلخواه مترجم است،

همچنین افکار و آرائی که با ادبیات ملی و بومی یا حتی باورهای شخصی مترجم سازگار است، به زبان و ادبیات مقصد منتقل می‌کند (همان، 44).

ترجمه مستلزم انتخاب‌هایی از سوی مترجم است؛ انتخاب‌هایی که هم زبانی‌اند و هم اجتماعی. به دیگر بیان، ترجمه تنها بین دو مرز زبانی صورت نمی‌گیرد و معنا و مفهوم فقط حاصل جنبه‌های دستوری زبان نیست؛ بلکه مسائل اجتماعی نیز از مؤلفه‌های تعیین‌کننده در شکل‌گیری مفهوم متن است؛ بدین معنا که مترجمان براساس علاقه، سبک شخصی، ضرورت جامعه، تأثیر ناخودآگاهانه شرایط سیاسی- اجتماعی روزگار، احساس نیاز فردی یا احساس نزدیکی به فکر و نگاه یک نویسنده یا شاعر دست به ترجمه می‌زنند و از این رهگذر ممکن است «عدم مطابقت میان متن مبدأ و متن مقصد و حذف مقصود و منظور مؤلف به دلایل [مذکور]» (همان، 75) توسط مترجم رخ دهد و این مسئله‌ای است که مناصره آن را در مسیر پژوهش‌های تطبیقی مشکل‌ساز قلمداد می‌کند؛ زیرا اثر ترجمه‌شده تغییرات عمیق فرهنگی را در زبان مقصد می‌تواند به وجود آورد؛ از این رو تحکیم، بی‌تفاوتی یا برعکس اعتراض را ممکن است در پی داشته باشد. «ترجمه کردن یا به چاپ رساندن یک ترجمه فقط مد نظر قرار دادن عملیاتی از نوع زبانی نیست؛ بلکه گزینش تصمیمی است که تعادل فرهنگی و اجتماعی را نیز زیر سؤال می‌برد» (شورل، 1389: 40). بنابراین تطبیق‌دهندگان بیش از هر چیزی باید در تحقیقاتشان برای این موضوع اهمیت قائل باشند و به آن بپردازند که کدام ترجمه را بخوانند و بررسی کنند. ممکن است چندین متن ترجمه‌شده در همان زبان مورد ترجمه، آن‌هم فقط از یک متن مبنا، با چندین گرایش مختلف وجود داشته باشد؛ در این صورت، رسالت تطبیق‌دهنده تکیه بر ترجمه خوب و برتر است: «شایسته است [در پژوهش‌های تطبیقی] بهترین ترجمه گزینش شود، همچنان‌که کنار گذاشتن ترجمه‌های نامطلوب، امری ضروری می‌نماید؛ زیرا گزینش ترجمه بد، مصادف با نقد



تطبیقی اشتباه و فاقد ارزش است» (مناصره، 2005: 75). ممکن است انسان فرض را بر این بگذارد که شناخت خوب زبان خارجی بهتر از ترجمه است؛ ولی تکیه بر ترجمه خوب متون، بسیار بهتر از تکیه بر شناخت ناکافی زبان بیگانه است.

2-2-5. اختلاف زبانی، ابزار امپریالیسم غرب

مناصره اختلاف زبانی را ابزار پیش‌برد اهداف امپریالیستی اروپاییان قلمداد می‌کند که آن را آگاهانه و سامانمند در کشاکش‌های قدرت سیاسی به کار می‌گیرند:

ادبیات‌هایی که به یک زبان مشترک نوشته می‌شوند، مانند اثری که توسط یک الجزایری فرانسوی‌زبان نوشته شده با یک اثر که توسط یک فرانسوی‌الاصل نوشته شده، در حیطه پژوهش‌های تطبیقی قرار نمی‌گیرند؛ هرچند دو اثر با یکدیگر متفاوت باشند. به واقع شرط اختلاف زبانی در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی در جهت به خدمت گرفتن کشورهای فرودست و تابع است نه پژوهشی پیرامون ملت‌هایی که ذاتاً با یکدیگر تفاوت دارند (مناصره، 2005: 69).

مرکزیت ادبیات‌های اروپایی (فرانسوی، انگلیسی، هلندی، ایتالیایی و اسپانیایی) (همان، 67) و اطلاق عنوان «اثرگذار مثبت» بر آن‌ها و «اثرپذیر منفی» بر ادبیات مشرق‌زمین (همان، 69) دلیلی است که مناصره به آن استناد می‌کند. تطبیق‌دهندگان فرانسوی شرط اختلاف زبانی را اساس پژوهش‌های خود می‌دانند و بررسی دو اثر ادبی با زبان مشترک را، هرچند با فرهنگ و ملیت‌های متفاوت، رد می‌کنند. براساس مکتب فرانسه، ادبیات تطبیقی به چگونگی و ماهیت اثرگذاری و اثرپذیری نویسندگان و آثار ادبی ملت‌ها و زبان‌های گوناگون توجه دارد. لازمه سنجش ادبیات ملت‌ها اثبات نوعی

رابطه تاریخی میان آن‌ها و اختلاف زبانی است. لذا از بررسی آثار ادبی دارای زبان مشترک، مثلاً ادبیات مغربی به زبان فرانسه و ادبیات فرانسوی به زبان فرانسوی، اجتناب می‌کنند. درمقابل عده‌ای همچون آیو شورل³⁴ معتقدند:

تفاوت‌های لغوی، ساختارهای جملات و ارجاعات فرهنگی همگی علائمی هستند که نشان می‌دهند متونی که به یک زبان نوشته شده‌اند می‌توانند برای خوانندگان به‌عنوان متون بیگانه دخیل در یک سنت فرهنگی مشخص در نظر گرفته شوند. بنابراین مطالعه یک گستره «X-آوایی» می‌تواند به‌درستی جزو وظایف کاری تطبیق‌گر باشد (1389: 55).

از این نظرگاه، معیار انتخاب «ملیت» و «فرهنگ» است، نه صرفاً زبان. بررسی تطبیقی آثار نویسندگان هم‌زبان با فرهنگ‌ها و سنن گوناگون از مسائلی است که در حوزه گستره‌های زبانی مطرح و با مباحثات پیچیده و انتقادات شدید مواجه شده است. از این رو این پرسش مطرح می‌شود: آیا تطبیق‌دهنده باید اولویت را به جامعه زبانی بدهد یا به جامعه فرهنگی. مناصره ضمن آنکه اولویت را به جامعه فرهنگی می‌دهد، فعالیت آن دسته از پژوهشگران را که اختلاف زبانی را شرط اساسی پژوهش‌های تطبیقی برمی‌شمرند، در خدمت امپریالیسم فرهنگی غرب می‌داند:

مکتب فرانسوی آثاری را که به زبان فرانسوی نوشته شده‌اند، اساس مطالعات تطبیقی می‌داند و سایر ادبیات‌های اروپایی را که به زبان‌های انگلیسی، هلندی، ایتالیایی و اسپانیایی نوشته شده‌اند، به‌سبب آنکه زبان کشورهای پیشرفته‌اند، ادامه‌دهنده دو مکتب فرانسوی و امریکایی می‌خواند. از این رو به‌زعم پیروان آن، کشورهای عقب‌مانده صنعتی ادبیات واپس‌گرا و ضعیفی دارند و کشورهای پیشرفته صنعتی ادبیات ارزشمند و جهانی که درخور مطالعه و بررسی است (مناصره، 2005: 67-88).



البته اگر نخواهیم بگوییم این سخنان از جانب فردی از دیار مشرق‌زمین است که نگاهی کم‌ویش ناخوشایند به غرب دارد، شورل که استاد ادبیات تطبیقی و همگانی در دانشگاه سوربن است، پیش‌تر در کتاب *ادبیات تطبیقی*³⁵ (1989) ظهور خانواده‌های زبانی، همچون فرانسوی و انگلیسی، را دستاورد قدرت‌طلبی و سیاست‌های استعمارگرایی اروپاییان تلقی کرده است: «تشکیل گستره‌های X-آوایی نمی‌تواند از مسائل به‌وجودآمده به‌خاطر سیاست‌های توسعه و گسترش استعمار دولت‌های اروپایی در عصر رنسانس و نیز به‌خاطر درپی بودن نهضت‌های استعمارزدایی و استقلال‌طلبی مجزا باشد» (شورل، 1389: 66). مناصره در تأیید سخن پژوهشگرانی همچون شورل مبنی بر اینکه آثار ملیت‌های هم‌زبان به‌دلیل اختلافات فرهنگی گستره‌هایی برای تطبیق‌دهندگان‌اند، به ادبیات الجزایری و فرانسوی اشاره و بیان می‌کند که میان آثار الجزایری فرانسوی‌زبان و ادبیات فرانسوی تمایز وجود دارد. او در توضیح این ادعا به دو نکته اشاره می‌کند:

1. فرانسه در ادبیات الجزایر تصویری منفی و ستهنده دارد. غریبان بدین سبب تحقیقات در زمینه ادبیات الجزایری را در زمره پژوهش‌های تطبیقی قرار نداده‌اند؛ زیرا نگاه بدبینانه به فرانسه را مخالف با اهداف انسانی ادبیات تطبیقی برمی‌شمردند. در نظر داشته باشیم که بررسی «دشمن‌ستیزی در آثار ادبی» ملت‌ها بحثی جدا از بررسی مناسبات دو کشور و چرایی و پیامدهای ستیز آن‌هاست. برای نمونه تصویر بدبینانه و حس دشمنانه‌ای که ادیب معاصر فلسطینی در اثر خود به مخاطب القا می‌کند، انسانی، برپایه

عدالت و مشروع است؛ زیرا صهیونیسم بیگانه‌ای است که سرزمین فلسطین و اموال مردم آن را به تاراج برده است. از این رو نابودی اسرائیل برابر است با دست یافتن فلسطینیان به حق خود (همان، 72). مثال مناصره درباره آثار فرانسوی‌ستیز ادیبان الجزایری نیز صدق می‌کند. به‌راستی که دشمنی در خلأ اتفاق نمی‌افتد. فرانسویان ضمن اشغال سرزمین الجزایر، سیاستی را مبتنی بر اندیشه «غرب‌باوری»³⁶، طرد «دین» و نفی «زبان عربی» درپیش گرفتند. درمقابل ملی‌گرایان الجزایری برای بازپس گرفتن داشته‌های خویش به «بومی‌سازی»³⁷، «تعریب»³⁸، نکوهش «غرب‌زدگی»³⁹ و انعکاس تصویر واقعی فرانسویان و اهداف آنان همت گماشتند. هنگام بررسی تطبیقی دو اثر فرانسوی‌زبان که یکی تألیف نویسنده‌ای الجزایری و دیگری نوشته مؤلفی فرانسوی است، باید جریان سیاسی و ایدئولوژیکی موجود در آن‌ها را در نظر بگیریم. در این صورت، نه‌تنها مطالعه ما با اهداف بشردوستانه ادبیات تطبیقی مغایر نخواهد بود، بلکه راهگشای تطبیق‌دهنده در یافتن حقیقت و عرضه تصویر واقعی خلق و خو، سرگذشت و ارزش‌های فرهنگی ملتی به جهانیان خواهد بود.

2. در متن با دو مقوله مواجهیم: «محتوا» و «زبان». اگر محتوا و زبان متن را یکی بدانیم، سخن افرادی را که معتقدند بررسی رمان فرانسوی فرانسوی‌زبان با رمان الجزایری فرانسوی‌زبان در حوزه پژوهش‌های تطبیقی قرار نمی‌گیرد، صحیح خواهیم دانست. اما آیا محتوای متن ادبی با ساختار زبانی آن یکی است؟ آیا روح و سیاق متن الجزایری فرانسوی است؟ پاسخ منفی است؛ زیرا چنان‌که گفتیم، نگاه ادیب الجزایری به فرانسه دشمن‌ستیزانه و با نگاه فرد فرانسوی‌الاصل به فرانسه مغایر است. متنی را که



ادبی الجزایری به زبان فرانسوی در مخالفت با فرانسویان نوشته است، در نظر می‌گیریم. اگر محتوا و زبان آن را یکی بدانیم، تغایر و تضاد پیش می‌آید. محتوای آن تراوش‌های اندیشه بدبینانه و دشمن‌ستیزانه ادیبان الجزایری درباره فرانسویان است و زبان آن یگانگی با فرانسویان و پیروی از آنان را القا می‌کند. بنابراین متن به منزله «رود» و زبان فرانسوی به منزله «سطح رود» است. رود را از فعل وانفعالات سطح جدایی نیست؛ اما رود و سطح آن یکسان نیستند. با چنین نگرشی، رابطه اثرپذیری و اثرگذاری دو ملیت قابل انکار نیست (همان، 73).

هدف مناصره از چنین تمثیلی آن است که مدعای خود و هم‌کیشانش را مبنی بر اینکه دو اثر با زبان مشترک در گستره پژوهش‌های تطبیقی قرار می‌گیرند، اثبات کند به شرط آنکه مضمون و ارزش‌های فرهنگی متون مورد مطالعه مختلف باشد.

2-2-6. تصویرشناسی

تطبیق‌دهندگان بازتاب اندیشه‌ها، و اوضاع اجتماعی، محیطی، سیاسی و فرهنگی کشورها و ملت‌ها را در ادبیات ملل دیگر به «علم تصویرشناسی»⁴⁰ تعبیر می‌کنند. آنان همواره موضع‌گیری‌های متفاوتی در برابر «تصویرشناسی» داشته‌اند. برخی معتقدند تصاویر ارائه‌شده در آثار نویسنده یا هنرمند صرفاً براساس واقعیت بیرونی صورت نمی‌گیرد؛ بلکه در ساخت و پرداخت تصاویر همواره بخشی از داورها و پیش‌داوری‌ها دخالت داشته و دارند. مناصره نیز جزو چنین تطبیق‌دهندگانی است. وی به سفرنامه‌های غربیان عنوان «آثار تخیلی» را اطلاق می‌کند و معتقد است:

هرچند بررسی‌های علمی پیرامون تصویرشناسی شرق عربی در سفرنامه‌های انگلیسی و فرانسوی‌زبان مفید است، اما در خلال این پژوهش‌ها تلاش‌های استعمارگرایانه غرب جهت تثبیت مرکزیت اروپا خودنمایی می‌کند. تصاویر خیالی‌ای که این نویسندگان از شرق به‌منظور ترویج اندیشه و فرهنگ غرب برتر، جهت تحقق اهداف استعمارگری خود، ترسیم نموده‌اند، موجب مخدوش شدن تصویر واقعی از شرق گشته است (2005: 68).

مناصره شرق‌شناسی را واقعیتی فرهنگی و سیاسی و «پدیده‌ای تاریخی تابع استعمار» (همان، 17) می‌خواند و معتقد است آن گاه که غرب در صدد آشنایی با فرهنگ شرق برآمد، شرق را به‌مثابه زمینی برای کاشت بذر استعمار نو دید؛ همچون اسرائیل در خاک فلسطین (ر.ک: همان، 15-16). به‌باور او، سفرنامه‌نویسان اروپایی که کشورهای مستعمره همچون الجزایر را در کتاب خود به‌تصویر کشیده‌اند، اهدافشان را که همان اروپامحوری در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است، در پس سخنان به‌ظاهر بشردوستانه و مطالبات ظلم‌ستیزانه‌شان پنهان ساخته و بر آن جامعه عمل پوشانیده‌اند: «سفرنامه‌نویسان آلمانی ضمن آنکه خواستار حقوق برابر میان مردم الجزایر و فرانسویان مقیم این سرزمین و کاستن ظلم و ستیز فرانسویان علیه ملت الجزایر هستند، اما این اندیشه و باور را که مالکیت الجزایر حق فرانسوی‌هاست، ترویج داده‌اند» (همان، 69).

3. نتیجه‌گیری

روش و رویکرد عزالدین مناصره یافتن پیوند میان ادبیات و مسائل سیاسی و فرهنگی است. به‌عقیده او، ایدئولوژی‌ای که در جامعه طبقاتی به‌وجود می‌آید، به نفع طبقه بالا



عمل می‌کند و سبب ایجاد جهان تک‌قطبی‌ای می‌شود که سیاست و قدرت در آن محور است و در حیطه فرهنگی نیز تمدن غالب و برتر به‌شمار می‌آید؛ یعنی در این جهان، ایدئولوژی و فرهنگ، ابزاری در خدمت نظام سرمایه‌داری حاکم است و رشد تکنولوژی خصوصاً در زمینه آثار هنری، رسانه و وسایل ارتباط جمعی به قدرت‌های جهانی کمک می‌کند تا بتوانند افکار و اعتقادات خود را در قالب فرهنگ و هنر تثبیت کنند و توده‌های مردم را تابع بی‌چون‌وچرای اهداف خود نمایند. خاستگاه چنین تفکری دو عامل متفاوت است: غرب (فرداست) و شرق (فرو دست). مؤلف با نگاهی ساختارشکنانه این نظام دوقطبی کاذب را در حوزه ادبیات تطبیقی، به‌مثابه یکی از عرصه‌های تجلی فرهنگ، واسازی می‌کند و نشان می‌دهد. او سعی دارد ادعای سلطه‌گری غرب را در این حوزه ادبی که با ادعای حقیقت و یگانگی ادبیات خود را فرادست و برتر جلوه می‌دهد و ادبیات مشرق‌زمین را ضعیف و فرو دست، براندازد.

از نظر مناصره، ادبیات اروپایی مرکز ادبیات تطبیقی است و ادبیات ملت‌های مشرق‌زمین در حاشیه است و بعضاً نادیده انگاشته می‌شود. این امری است که غرب در صدد است به یاری آن در جریان «دیگری‌سازی» و حذف دیگری فرو دست به معنا و هویتی منسجم دست یابد. بدین ترتیب، پژوهش‌های تطبیقی با قدرت پیوند می‌یابند که نتیجه آن نادیده گرفتن ادبیات شرق و پایین‌تر دانستن جایگاه آن از غرب در سیر پیشرفت و تکامل است.

غرب‌گرایی و فراتر از آن - آن‌چنان که مناصره تعبیر می‌کند- «عشق به غرب و غربی بودن» موجب به‌وجود آمدن ادبیات فرانکوفونی و آنگلو فونی در کشورهای عرب‌زبان مستعمره از جمله الجزایر شده است؛ چنان‌که بسیاری از تطبیق‌دهندگان زبان عربی را وانهاده و به زبان فرانسوی سخن می‌گویند و می‌نویسند. نژادپرستی، قوم‌محوری و دیگری‌سازی سرکوب‌گرایانه غرب در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی دارای چنین باوری است که ادبیات‌های اروپایی (فرانسوی، انگلیسی، هلندی، ایتالیایی و اسپانیایی) همواره اثرگذار و نمونه عالی به‌شمار می‌روند و ادبیات کشورهای جهان‌سومی پیوسته «اثرپذیر» و دارای نمره منفی است. تطبیق‌دهندگان مکتب فرانسوی برای تحقق هدف خود (برساختن شرق و برتر نمایاندن خود) از بررسی آثار اروپایی اثرپذیر خودداری می‌کنند تا ادبیات خود را ادبیات ضعیف و ادبیات ملل دیگر را برتر نشان ندهند. بیگانه‌سازی ترجمه و نادیده انگاشتن ارزش‌های غالب فرهنگی متن مقصد دستاویزی دیگر برای پیش‌برد اهداف غرب است. بدین منظور، مؤلف بر بومی‌گرایی ترجمه و برگردان آثار ادبی مطابق با ارزش‌های ایدئولوژیکی فرهنگ مقصد تأکید می‌کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پی‌نوشت‌ها

1. عزالدین مناصره در سال 1946م در ناحیه بنی‌نعیم، از توابع الخلیل فلسطین، به دنیا آمد. پس از فراگیری علوم اولیه در الخلیل برای ادامه تحصیل به قاهره رفت؛ اما اشغالگران اسرائیلی از آن زمان تاکنون به او اجازه بازگشتن به خاک و وطنش را نداده‌اند (القیصری، 2006: 213). مناصره تحصیلات اولیه دانشگاهی خود را در قاهره به پایان رساند و سپس تحصیلاتش را در مرحله فوق لیسانس و دکترا در دانشگاه صوفیا (بلغارستان) تکمیل کرد. وی از سال 1995م تاکنون استاد ادبیات تطبیقی و نقد معاصر در دانشگاه فیلادلفیای اردن است (مجدلی، 7987: 14).
2. ایدئولوژی (ideologie) عبارت است از نظامی از هنجارها، ارزش‌ها، باورها و جهان‌بینی‌ها که نگرش‌های اجتماعی - سیاسی و اعمال یک گروه، یک طبقه اجتماعی یا جامعه را در حکم یک کل هدایت می‌کند (فتوحی، 1388: 3).
3. Jacques Derrida
- 4.
- 5.
- 6.
- 7.
8. و
9. و
- 10.
11. Orientalism
- 12.
- 13.
- 14.
- 15.
16. Déconstruction
17. Feminis
18. Marxism
19. post - colonial
20. post - structuralism

21. Michel Foucault
 22. Roland Barthes
 23. mythologizing

.24

25. Paul Van Tieghem
 26. Marius-François Guyard
 27. René Wellek
 28. bourgeoisie

29. آثار نگاشته شده به زبان فرانسوی توسط نویسندگان فرانسوی یا فرانسوی‌زبان.

30. آثار نگاشته شده به زبان انگلیسی توسط نویسندگان انگلیسی یا انگلیسی‌زبان.

31. pragmatism
 32. westernization
 33. translation
 34. Yves Chevrel
 35. *La Littérature Comparee*, Preface de: Marius F. Guyard, Que Sais-Je, 4e edition: Paris, 1989.
 36. west belief
 37. domestication
 38. definition
 39. westernization
 40. imagology

منابع

- پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (1388).

- احمدی، بابک (1389). ساختار و تأویل متن. چ 12. تهران: نشر مرکز.

(2008). ه

.29 38-77



- جمال‌الدین، محمدسعید (1389)؛ *ادبیات تطبیقی؛ پژوهشی تطبیقی در ادبیات عربی و فارسی*. ترجمه سعید حسام‌پور و حسین کیانی. شیراز: دانشگاه شیراز. (2004). ه . و .
- 111 . 121
- الخطیب، حسام (1999). *آفاق الأدب المقارن عربیاً و عالمیاً*. دمشق: دارالفکر.
- زینی‌وند، تورج و روژین نادری (1396). «ادبیات تطبیقی در الجزایر؛ از استعمار تا بهار سیاسی». *دوفصلنامه علمی- پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*. د5. ش3. صص 151-775.
- سعید، ادوارد (1382)؛ *فرهنگ و امپریالیسم*. ترجمه اکبر افسری. تهران: ققنوس.
- _____ (2004). *تأملات حول المنفى*. ترجمه نادر دیب. بیروت: دارالآداب.
- شمیسا، سیروس (1388). *نقد ادبی*. چ3. تهران: میترا.
- شورل، آیو (1389). *ادبیات تطبیقی*. ترجمه طهمورث ساجدی. چ2. تهران: امیرکبیر.
- ضیمران، محمد (۱۳۷۹). *ژاک دریدا و متافیزیک حضور*. تهران: هرمس.
- غفاری، محمد (1388). «دیفرانس در اندیشه ژاک دریدا». *کتاب ماه ادبیات*. س3. ش747. صص 20-23.
- فتوحی، محمود (1388). «بازتاب ایدئولوژی در سبک و گفتمان». *کاروند پارسی*. www.karsi.blogfa.com
- : . (2006)

- محمدی، ابراهیم و حسن امامی (1390). «کارکردهای ترجمه در حوزه ادبیات ملل؛ با تکیه بر ادبیات فارسی و عربی». فصلنامه مطالعات ترجمه. س 9. ش 33. صص 7-22.

- (7987).

- (1988).

- (2005).

- موسی‌آبادی، علیرضا و شعیب بهمن (1392). «پراگماتیسم و سیاست: بررسی و نقد پراگماتیسم در قلمرو سیاست و حکومت». فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا. د 2. ش 5. صص 89-123.

- نادری، روزین (7397). اصول و مبادی نقد فرهنگی از دیدگاه عزالدین المناصره. رساله دکتری. استاد راهنما تورج زینی‌وند. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه رازی کرمانشاه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



Cultural criticism of comparative literature from the perspective of Ezuddin al-Muna'Sra

Abstract

Ezuddin al-Muna'Sra, a poet and critic of the Palestinian Authority, is one of the leading scholars of comparative literature Which has a different position than comparative literature and its cultural nature. In this area, he critically examined the Western cultural imperialism during the globalization of literature in general and comparative literature studies in particular. The political-cultural approach, based on Jacques Derrida's deconstructive discourse, is a framework that has missed out on them and, with the help of the study of literary criticisms, examined the opinions of the theorists and scholars of the field of comparative literature and its hidden and purposeful angles. Findings of the research suggest that the monotony by borrowing Derrida's attitude toward the project of "redevelopment", re-thinking and thinking in comparative literature studies, the way of representing the West from the East, and the domination of supreme dominance over the domination of this type of attitude and then tracing its continuity in studies Adaptive. In this research, descriptive-analytic method, introduces and analyzes the views of Ezuddin al-Muna'Sra in comparative cultural critique.

Keywords: Cultural Criticism, comparative literature, Cultural Imperialism, Ezzedin Monazereh, Deconstructive Discourse